

حکومت اسلامی ایران از مرگ شاعر هم می‌ترسد!



جمعی از هنر دوستان و دانش‌جویان که به مناسبت ۸ دی ماه زادروز فروغ فرخزاد، جهت گرامی‌داشت این شاعر نامدار، به آرامگاه ظهیرالدوله مراجعه نمودند با در بسته و ممانعت نیروهای نظامی مواجه شدند.

به گزارش رسانه‌های ایران، نیروهای امنیتی و نظامی روز پنج‌شنبه ۸ دی - 29

دسامبر، در خیل دوستداران فروغ تاکید کردند که قبرستان ظهیرالدوله تا اطلاع ثانوی تعطیل است و تنها اقوام نزدیک فروغ و با ارائه کارت شناسایی و اخذ اجازه نامه کتبی از کلانتری محل مجاز به به ورود به آرامگاه ظهیرالدوله شدند. ۵ دی سال ۱۳۱۳ در تهران، در خانه قدیمی سرهنگ محمد فرخزاد و توران وزیری، دختری به دنیا آمد که او را فروغ نام نهادند. فروغ فرخزاد، معمولاً از گذشته خود چیزی نمی‌گفت و معتقد بود: حرف زدن در این مورد به نظر من یک کار خیلی خسته‌کننده و بی‌فایده است. خب این که واقعتی که هر آدم که به دنیا می‌آید بالاخره یک تاریخ تولدی دارد، اهل شهر یا دهی است، توی مدرسه‌ای درس خوانده، یک مشت اتفاقات خیلی معمولی و قراردادی توی زندگی اتفاق افتاده که بالاخره برای همه می‌افتد، مثل توی حوض افتادن در بچگی، یا مثلاً تقلب کردن دوره مدرسه، عاشق شدن دوره جوانی، عروسی کردن، از این جور چیزها دیگر...

فروغ، در هفده سالگی با پرویز شاپور ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی شد به نام کامیار. در همان سال در ۱۳۳۱ اولین مجموعه شعرش را با نام «اسیر» منتشر کرد. فروغ، به معنای واقعی یک شورشی بود. او اعتقاد داشت: من از آن آدم‌هایی نیستم که وقتی می‌بینم سر یک نفر به سنگ می‌خورد و می‌شکند دیگر نتیجه بگیرم که نباید به طرف سنگ رفت. من تا سر خودم نشکند معنی سنگ را نمی‌فهمم! یک یاغی که از هیچ‌کس و هیچ چیز ترسی ندارد.

روح سرکش فروغ فرخزاد حاضر به کوتاه آمدن نبود. چمدانش را برداشت و با آن سن و سال کم از خانه پدری رفت. یک اتاق پشت دبیرستان فیروزکوهی اجاره کرد تا زندگی کند. فروغ، درباره سرهنگ فرخزاد، این‌گونه سخن می‌گوید: یادم می‌آید به محض این که صدای مهمیز چکمه-هایش بلند می‌شد همه ما از حالی که بودیم بیرون می‌آمدیم و خودمان را از دیدرس و دسترس او دور می‌کردیم. سرسختی فروغ، ازدواجش را با پرویز شاپور به جدایی کشاند. او میان استقلال و اندیشه و شعر و خانواده یکی را انتخاب کرد. شعر تنها پناهگاه او بود. به او قدرت زنده بودن و مبارزه کردن می‌داد. هماتا بهترین تسلاي خاطر دوستداران فروغ در حسرت از دست دادن دوست، سروده زیبایی خود اوست:

پرواز را به خاطر بسپار
پرنده مردنی‌ست!

به یاد همه آنان که در تیره‌ترین شب سلطه رژیم جمهوری اسلامی جان باختند و شب چراغ ره یافت آزادی و شرف انسانی شدند!

در دشوارترین دوران از زندگی مردم جامعه ما، سلطه حاکمیتی برقرار شده که تبه‌کاری و بی‌ژگی بارز آن است.

در آستانه بیست و سومین سالگرد فاجعه قتل‌های سیاسی آذر ماه هزارویسید هفتادوهفت شمسی، یاد جان‌باختگان این جنایت‌ها، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، داریوش و پروانه فروهر را به همراه یاد یکایک قربانیان قتل‌های سیاسی در ایران گرامی می‌داریم.



[COURTESY PHOTO]

کشتار دگراندیشان در ایران که همواره سازمان یافته و از درون نهادهای جمهوری اسلامی صورت گرفته، زخم بازی است بر وجدان عمومی. و هر فرد از جامعه ما در جایگاه خویش، خود را مسئول دادخواهی این جنایت‌ها می‌داند.

پاسخ تمام این پلیدی‌ها، تلاش برای بنای یک دنیای بهتر، یک دنیای آزاد و فارغ از هرگونه سانسور، سرکوب، ستم و نابرابری است.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، می‌کوشد تا با مبارزات خود و افشای این-گونه جنایت‌ها، سهم کوچکی در برپایی چنین دنیایی داشته باشد.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۱ دسامبر ۲۰۱۱

صمد بهرنگی 2 ص

آقای چوخ بختیار

زنان نویسنده در ادبیات مدرنیستی ایران زهرا عرب‌پور 4 ص

ساخت وطن از دست رفته در نوشتن علی اصغر حقدار 5 ص

دو بیانیه از کانون نویسندگان ایران 6 ص

کشتار نویسندگان در حکومت اسلامی سخنرانی بهرام رحمانی 7 ص

گزارش مراسم سراسری کانون نویسندگان ایران (در تبعید) 8 ص

صمد بهرنگی

آقای چوخ بختیار



هر اتفاقی می‌خواهد بیفتد، هر بلایی می‌خواهد نازل شود، هر آدمی می‌خواهد سر کار بیاید، در هر صورت آقای چوخ بختیار عین خیالش نیست، به شرطی که زبانی به او نرسد، کاری به کارش نداشته باشند، چیزی از او کم نشود. ریسی خوب است که غیبی او را نادیده بگیرد و تملقهای او را به حساب خدمت صادقانه بگذارد. وزیر خوب است که برای او ترفیع رتبه‌ای و پولی در بیاورد.

زندگی او مثل حوض آرامی ست. به هیچ قیمتی حاضر نیست سنگی تو حوض انداخته شود و آبش چین و چروک بردارد. آدم سر به راه و پا به راهی است. راضی نمی‌شود حتی با موری اختلاف پیدا کند. صبح پا می‌شود و همراه زن و بچه‌اش صبحانه می‌خورد و بعد به اداره‌اش می‌رود. حتی با بقال و قصاب سر گذر هم سلام و علیک گرم و حسابی می‌کند که لپه را گران حساب نکند و گوشت بی‌استخوان بهش بدهد. وی معتقد است که در اداره نباید حرفی بالای حرف ریسی گفت و در درس ایجاد کرد. کار اداری یعنی پول درآوردن برای گذران زندگی. پس چه خوب که بکوشد با کسی حرفش نشود و زندگی آرامش به هم نخورد. معتقد است که شرف و کله شقی آنقدرها هم ارزش ندارد که به خاطرش با ریسی و وزیر در افتاد. برای این که او را آدم پست و بی‌شخصیتی ندانند، به جای شرف و کله شقی کلمه زندگی را می‌گذارد که حرف کنده‌ای زده باشد و هم خود را تیره کند. وی زن و بچه‌اش را خیلی دوست دارد. همیشه می‌ترسد که میباید بلایی سر آن‌ها بیاید، یا بی‌سرپرست بمانند. دل مشغولی‌اش این است که نکند با رئیس اختلافی پیدا کند و از کار برکنار شود و آن‌ها از گرسنگی بمیرند. آقای چوخ بختیار خیلی رنج می‌برد. اما نه مثل گالیله و صادق هدایت. وی رنج می‌برد که چرا فلان همکلاش یک رتبه بالاتر از اوست، یا چرا باجنابش خانه دو طبقه دارد و او یک طبقه. بزرگترین آرزوی داشتن یک ماشین سواری‌ست از نوع فلوکس واگن، و انتقال به تهران، پایتخت. برای اینکه به آرزویش برسد به خود حق می‌دهد که مجبزی مافوقش را بگوید، و وقت زادن زنش به خانه‌اش برود و تحفه‌ای ببرد.

پیش از ازدواجش گاه‌گذاری پباله‌ای می‌هم می‌زد. اما بعدها زنش این را قدغن کرد. از اداره یک راست به خانه‌اش می‌آید. عصرها گاه‌گاهی همراه زنش به سینما می‌رود. این دو دوستدار سر سخت فیلم‌های ایرانی هستند. می‌گویند فیلم ایرانی هر قدر هم که مزخرف باشد، آخر سر مال وطنمان است. چرا پول‌مان را به جیب خارجی‌ها بریزیم؟

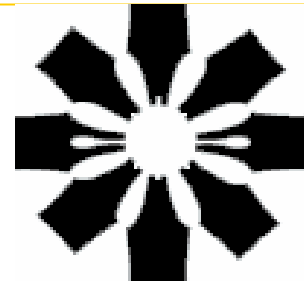
زن می‌کوشد مثل هنر پیشه‌های فیلم‌های وطنی خود را بیاراید و لباس بپوشد. تو خانه با کفش پاشنه بلند راه می‌رود و شورت طبی به کار می‌برد. بچه‌اش را فارسی یاد داده است فقط. مثل این که هر دو معتقدند که ترکی حرف زدن مال آدم‌های بی‌سواد و امل است. گاهی از پزشک خانوادگی هم دم می‌زنند. و آن پزشکی‌ست که سر کوچی آن‌ها مطب دارد و در همسایگی آن‌ها خانه. همیشه خدا پیش او می‌روند که آقای دکتر سر بچه‌مان درد می‌کند، برایش اسپرین تجویز می‌کنید یا سارین؟

یک تختخواب دو نفره دارند. هیچ شبی جدا از هم نمی‌خوابند. با اینکه ده سال است که زن و شوهرند، فقط یک بچه دارند. دوا درمان می‌کنند که بچه‌شان نشود. پول‌شان را در بانک ملی ذخیره می‌کنند. می‌خواهند ماشین شخصی بخرند. آقای چوخ بختیار هم اکنون مشق رانندگی می‌کند.

سرگرمی‌اش همین است. به ظاهر وقت کتاب خواندن پیدا نمی‌کند بعلاوه می‌گوید توی کتاب‌ها افکار ضد و نقیضی بیان می‌شود که به درد نمی‌خورد و ناراحتی فکری تولید می‌کند. اما گاهی یکی از مجله‌های هفتگی را خریدن برای سرگرمی بد نیست. آموزنده هم هست. زنش از قسمت مد لباس و آشنیزیش استفاده می‌کند و خودش هم جدولش را حل می‌کند. و بعضی گزارشهای مربوط به هنرپیشگان سینما را می‌خواند و برای این که سوادش زیاد شود گاهی کتاب‌های ادبی و اجتماعی می‌خواند. مثلاً کتاب‌های جواد فاضل را که شنیده است همه ادبی و اجتماعی ست. هر دوشان هم شنونده پرو پا قرص داستان‌های رادیویی هستند. جمعه‌هاشان اغلب پای رادیو می‌گذرد. هفته‌ای دو بلیت بخت آزمایی هم می‌خرند که برنده جایزه ممتاز شوند.

مذهب را بدون چون و چرا قبول دارد، حاضر نیست حتی در جزئی‌ترین قسمت آن شک روا دارد. اما فقط روزهای نوزده تا بیست و یک رمضان روزه می‌گیرد و نماز می‌خواند. آقای چوخ بختیار را همه می‌شناسند و دیده‌اند. وی در همسایگی من و شما و همه زندگی بی‌دردسری را می‌گذراند و خود را آدم خوشبختی می‌داند.

صمد بهرنگی؛ مجموعه مقاله‌ها، انتشارات شمس، چاپ اول ۱۳۴۸، صص ۲۹۰-۲۹۳



بانگ آخر هر ماه منتشر می‌شود

سر دبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram-rahmani@ownit.nu

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.
- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4 نباشند.
- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

منشور

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

- ۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.
- ۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد و یا گروه و یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.
- ۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فلسفی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.
- ۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.
- ۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.
- ۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

کشتار نویسندگان در حکومت اسلامی سخنرانی بهرام رحمانی

رو بودن و کشتن مختاری و پوپنده اتفاقی نبود. چرا که وزارت اطلاعات، حساسیت بیش‌تری نسبت به فعالیت آن‌ها به عنوان دو عضو هیئت مشورتی کانون نویسندگان، یعنی اصلی‌ترین کسانی که بازسازی کانون را با جدیت بیش‌تری پیگیری می‌کردند، داشت.

مختاری و پوپنده در سال ۱۳۷۶، به همراه دولت آبادی، گلشنبری و چند نویسنده دیگر عهده‌دار برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان بودند. این مجمع قرار بود که در پاییز سال ۱۳۷۷ برگزار شود. اما ارگان‌های امنیتی حکومت اسلامی، مانع از برگزاری آن مجمع شدند و این دو عضو پیگیر برگزاری مجمع را نیز به قتل رساندند.

پوپنده در دوره سوم کانون نویسندگان، یکی از اعضای فعال آن بود و نقش خیلی موثری در تدوین و انتشار نامه معروف ۱۳۴ نفر با عنوان «ما نویسنده ایم» داشت.

پوپنده قبل از ترور، با مجله فرهنگ و توسعه مصاحبه کرد و در دفاع قاطعی از آزادی بیان و اندیشه گفت: «محدود کردن آزادی بیان می‌تواند به وسیله‌ای برای سرکوب اندیشه‌های مخالف تبدیل شود.» تحمل چنین موضعی

برای حکومت اسلامی بسیار سنگین بود. اما دستگاه ترور حکومت اسلامی و وزارت اطلاعات در واقع بر آن بود تا با کشتن این دو عضو سرشناس کانون نویسندگان، از دیگر اعضای این نهاد و در کل از جامعه روشنفکری زهر چنم بگیرند. اما این اقدام تروریستی، به ضد خود تبدیل شد و به کانون نویسندگان ایران، این امکان را داد که از شرایط پیشین خارج شود و در سطح وسیعی در جامعه به فعالیت بپردازد.

هیئت دبیران کانون، با شهامت و جسارت تحسین برانگیزی در برابر این تعرض ترویستی حکومت ایستادند و با نثار حلقه گل بزرگی با نام «کانون نویسندگان ایران» در مراسم تشییع جنازه محمد مختاری و محمدجعفر پوپنده آشکارا نشان دادند که این کانون، با قتل مختاری و پوپنده و نویسندگان دیگر، مرعوب نمی‌شود و دست از پیکار فرهنگی خود بر نمی‌دارد.

کانون نویسندگان ایران، در یکی از بیانیه‌های بعدی خود نوشت: «هنگامی که پرده اندکی کنار رفت، آشکار شد که عاملان خون‌آشام، در گذشته نه چندان دور از ریختن خون ده‌ها آزادی‌خواه دیگر چون زنده یادان احمد میرعلایی، غفار حسینی، حمید حاجی‌زاده، پیروز دوانی، مجید شریف و دیگران هراسی به دل راه نداده بودند.»

اکنون پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، کماکان هم نزد خانواده‌های این عزیزان، و هم نزد نویسندگان و مردم آزاده جامعه ما باز است. و همگان در انتظار روزی هستند که در یک دادگاه علنی و عادلانه، آمران و قاتلان واقعی فعالان فرهنگی و سیاسی رسماً به جامعه معرفی شوند.

در حقیقت مساله آزادی انسان و مساله آزادی بیان «بی‌هیچ حصر و استثناء»، دغدغه دایمی پوپنده و مختاری بود. بنابراین، مساله مختاری و پوپنده به نوعی به هم پیوند خورده

است و هر دو از اعضای فعال و سرشناس کانون نویسندگان بودند. خانواده مختاری و خانواده پوپنده، هر سال به صورت مشترک و با حضور اعضای کانون نویسندگان مراسم بزرگ-داشت برگزار می‌کنند و به این ترتیب، نمی‌گذارند فاجعه قتل‌های زنجیره‌ای به فراموشی سپرده شود. قتل‌هایی که محدود به این دو نویسنده نبوده و شامل یک لیست ۱۸۰ نفری است.

در سال‌های اخیر، برگزاری مراسم یادبود قربانیان این قتل‌ها با محدودیت‌های شدید پلیسی و امنیتی روبرو بوده است. با این وجود، بازماندگان قربانیان و شماری از نویسندگان و هنرمندان، فعالین جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش دانش‌جویی و جوانان هر سال می‌کوشند با گردهم‌آیی در گورستان امامزاده طاهر یاد عزیزان از دست رفته را گرامی می‌دارند.



در حال حاضر شکی نیست که حکومت اسلامی، می‌تواند جسم مخالفان خود را نابود کند، همان-طور که در سه دهه گذشته ده‌ها هزار انسان را به دیار نیستی فرستاده است اما قادر به از میان بردن اندیشه آنان نیست. چرا که کتاب‌ها و آثار نویسندگان جان‌باخته در جامعه باقی می‌ماند و بسیار بیش‌تر از دوران زنده بودن‌شان مورد توجه می‌گیرد. اندیشه و نگاه بسیاری از آنان که جان باختند به مسائل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه، آزادی‌خواهانه، عدالت‌جویانه و برابری‌طلبانه بود و آن‌ها، برای برقراری آزادی بی‌حد و حصر اندیشه و بیان در جامعه، در کانون نویسندگان فعالیت می‌کردند.

امروز کانون نویسندگان ایران، و همتای تبعیدی آن یعنی کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن قلم ایران در تبعید، با همه مشکلات پیش روی خود و با یاد جان‌باختگانی چون مختاری و پوپنده، همچنان به مبارزه پیگیر با «سانسور و اختناق» ادامه می‌دهند.

این نهادها، همواره خواهان معرفی و محاکمه آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای، آزادی همه زندانیان سیاسی، لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام، حذف سانسور از تمامی زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تأمین آزادی اندیشه و بیان برای همگان هستند.

بی‌شک، بزرگداشت هر جان‌باخته‌ای در حکومت اسلامی، در راستای بزرگداشت همه جان‌باختگان راه آزادی است. و این مبارزه تا رسیدن به آزادی، برابری و عدالت اجتماعی تداوم خواهد یافت.

گرامی باد یاد و خاطره همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری! سپاسگزارم.



وزارت ارشاد اعلام کرد: خانه سینما غیرقانونی است!

به گزارش خبرگزاری حکومتی فارس، ۷ دی ۱۳۹۰، دبیر شورای فرهنگ عمومی کشور از جلسه شب گذشته این شورا در خصوص بررسی وضعیت حقوقی و عملکردی خانه سینما خبر داد و گفت: در این جلسه نهایتاً شورای فرهنگ عمومی با توجه به گزارش‌های مذکور رای‌گیری کرد و رای به غیرقانونی بودن خانه سینما داد.

چندی پیش و به دنبال صدور بیانیه‌ای توسط خانه سینما در دفاع از کارگردانان؛ رسانه‌های حکومتی شروع به جریان سازی بر علیه این نهاد صنفی نمودند.

خانه سینما بزرگ‌ترین نهاد صنفی سینماگران ایران است و به عنوان جامعه اصناف سینمایی ایران، فعالیت خود را از سال ۱۳۶۸ آغاز کرد. از جمله اهداف اصلی تشکیل خانه سینما حفظ و صیانت از حقوق مادی و معنوی دست‌اندرکاران حرفه‌ای تولید، توزیع و نمایش هنر-صنعت سینما و هم چنین ایجاد امنیت شغلی و تأمین اجتماعی و ارتقای سطح آموزشی و حرفه‌ای دست‌اندرکاران سینمای ایران است.

نگرانی از افزایش اعدام‌ها در ایران

عفو بین‌الملل در گزارش تازه خود گفته که در ایران اعدام‌های مربوط به جرایم مخدر افزایش یافته است. عفو بین‌الملل، گزارشی ۴۴ صفحه‌ای در این خصوص منتشر کرده و عنوانش را گذاشته: «معتاد به مرگ: اعدام به اتهام جرایم مخدر در ایران»

این سازمان حقوق بشری می‌گوید تا زمان تهیه گزارش اخیرش در سال ۲۰۱۱ میلادی، ۴۸۸ نفر در ایران به اتهام جرایم مربوط به مواد مخدر اعدام شده‌اند که به گفته آن‌ها «بیش‌ترشان فقیر» بوده‌اند. عفو بین‌الملل، گفته که دو سال پیش در ایران دست‌کم ۱۶۶ نفر به دلیل این جرایم اعدام شدند که این رقم تا امسال تقریباً سه برابر شده است. بنا به قوانین ایران، بخشی از جرایم مربوط به مواد مخدر مانند همراه داشتن مقدار مشخصی از آن می‌تواند منجر به حکم اعدام برای متهم شود. عفو بین‌الملل، می‌گوید که ۸۱ درصد از اعدام‌ها در ایران مربوط به جرایم مواد مخدری است.



آن هریسون، معاون موقت بخش خاورمیانه و آفریقای شمالی عفو بین-الملل، برای توصیف میزان اعدام‌های مربوط به مواد مخدر از واژه «سرسام-آور» استفاده می‌کند و می‌گوید که مقصود از این اعدام‌ها این است که مقام-های ایرانی «مشکلات عظیم خود در زمینه مواد

مخدر را مهار کنند، در حالی که هیچ شواهدی وجود ندارد که نشان دهد اعدام بیش‌تر از زندان از قاجاق مواد مخدر جلوگیری می‌کند.»

عفو بین‌الملل، می‌گوید که بخشی از این اعدام‌ها «پنهانی» بوده و خبر آن را دولت ایران منتشر نکرده است. در بخشی از این گزارش آمده که اعدام‌ها در پی محاکمه‌هایی «به شدت ناعادلانه» انجام شده است و خانواده‌ها و وکلای متهمان در برخی مواقع اطلاع دقیقی از نزدیک بودن زمان اعدام‌ها نداشتند.

ساخت وطن از دست رفته در نوشتن علی اصغر حقدار



درد وطن، درد آزادی، درد هویت داشتن، درد دیده شدن و دردهایی دیگر که محصول سیطره استبداد و رواج خفقان و سانسور است، اهل فرهنگ را راهی دیاری دیگر می‌کند و وطن، تن به تبعید داده مهاجر را با سکوت خود بدرقه می‌کند؛ سکوتی برآمده از اوباشانی که مردمان را به زندانیان گرفتار در چنبره خرافه و کشتار و توهین و تحقیر، دگرگون گردانیده‌اند.

آدمی و بیش‌تر اهل فکر و فرهنگ پیش از آن که به اجبار از وطن راه مهاجرت بگیرد، به ذهن و شخصیت در آن وطن بیگانه‌ای جدا افتاده از عرف و سیاست و باور و... گردیده می‌شود؛ مهاجری از تبعیضات به برابری‌ها، از خفقان به آزادی‌ها، از تجاوز به عشق، از بی-هویتی به منش فردی، از فساد به حرمت و... تا با سپری کردن مهاجرت تحمیلی، ره‌آورد زندگی تازه‌ای برای وطن باشد.

نوشتن و باز نوشتن ابزاری است برای رهایی از درد تنهایی و دوری از وطن برای آدمی که در خفقان حکومتی و در مصاف با ضدارزش‌های حاکم، آن وطن را در نوشته‌اش می‌سازد؛ هم در روزآمد کردن فرهنگ وطنی و هم در توشم‌گیری از فرهنگ جدید.

نویسنده ایرانی نیز از این قاعده دور نیست و هر آن انسانی که راهی خارج از وطن می‌شود، بنیان‌های فرهنگی وطن را با خود همراه دارد، در پرده افکندن از چهره کریه و خشن حکومت و برتابندن پیتارگی اوباشانی که کشور را برای هم و طنان، زندانی از جهل و خرافه ساخته و در کار اعدام و شکنجه است.

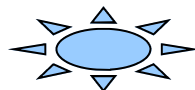
سه دهه‌ای است که وطن ما، ایران زمین، گرفتار رژیم ناپهنگام جمهوری اسلامی است و فرزندان فرهیخته این مرزوبوم، در حفظ شخصیت انسانی و حراست از حقوق آدمیان راهی دیار غیر شده‌اند؛ قافله رانده‌شدگان از وطن و مهاجران ایرانی دهه‌های اخیر در طول تاریخی و

عرض جغرافیایی، با هیچ‌کدام از مهاجرت‌های پیشین قابل قیاس نیست.

جمهوری اسلامی بنیاد گرفته بر خرافات و خشونت است و محور تن دادن مهاجران به خروج از ایران، اعتراض به کنش‌های ضدانسانی رژیم و پاس‌داشت کرامت، هویت انسانی و آزادی اندیشه و وجدان ایرانیان است؛ محوری که در لایه‌های متنوع و مختلف زندگی فرهنگی و زیستی، اندیشه و ادبیات در تبعید را به ارمغان آورده و در کنار متن‌های دستوری و حکومتی و نوشته‌های تن به سانسور داده داخل ایران، وظیفه آگاهی بخشی و شفاف-سازی فرهنگ ایرانی را بر دوش می‌گذارد.

حجم قابل تامل نوشتارهای ادبی و سیاسی شکل گرفته در تبعید و انسجام یافته از واقعیات جامعه و فرهنگ ایرانی از یک سو و حقایق زندگی مدرن از سوی دیگر، بی-تردید گذرگاه انتقال و آشنایی ایرانیان با دنیای مدرن را در خود جای داده است؛ انتشار اشعار و رمان‌های نویسندگان ایرانی در کشورهای مختلف جهان، تصویر پردازی هنری از مسائل انسانی در نماینده‌ها و سینمای در تبعید ایرانیان و نوسازی فرهنگ سیاسی ایران زمین بر پایه‌های سنت سیاسی مشروطیت در تمامی روایت‌های آن از لیبرالیسم و ناسیونالیسم تا سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم- در کنار چهرنمایی از واقعیت خشونت‌بار و خرافاتی جمهوری اسلامی، اکنون به آستانه تثبیت ادبیات ایران در جهان و راهسپاری به جایگاه واقعی آن رسیده و اهل فرهنگ و هنر ایرانی در تبعید، با پس‌زنی تحمیلی‌های ضدفرهنگ حاکم و هم‌آوردی با ادب و هنر مدرنیستی، بار دیگر فرهنگ ایران زمین را در یکی از گذرگاه‌های سرنوشت‌ساز و تاریخی خود، به محک آزمون و تجربه اندوزی کشانده است.

در این معنا و از این دیدگاه که آدمی هیچ گاه نمی‌تواند پیکره خویش را از وطن جدا سازد و انسانی بی‌وطن باشد، نویسنده تبعیدی ایران به کار ساختن وطن از دست رفته‌اش در نوشتن می‌پردازد و با هویت آزادی‌خواهانه و ادبی خود، در مقام انکار مستبدان اسلامی و حاکمان بی‌خرد و ضدفرهنگ رژیم قد علم می‌کند؛ طرفه آن که ساحت‌های مبارزاتی را از هیجان‌های سیاسی و روزمرگی‌های سیاسی‌کاران به زمینه‌های زیبایی‌شناختی ادب و هنر می-برد و در به هم ریختن افسانه فرهنگ انقلابی و اسطوره دانش‌پروری حاکمان با تکاپوی خردمندان، تلاش‌های نوشتاری و فعالیت‌های هنری، با در اختیار گرفتن ایده-های سیاسی به مصاف اشغال‌گران ایران زمین رفته و برای فردای وطن گرفتار در استبداد و خرافات، بنیان‌های فرهنگی و پایه‌های اندیشمگی فراهم می‌سازد.



تعطیلی کتاب‌فروشی‌ها در تهران

کتاب‌فروشان خیابان کریمخان تهران با ابراز تاسف از تعطیلی حدود ۱۰۰ کتابفروشی در پایتخت تنها در یک سال گذشته، نسبت به قرار گرفتن در منگنه مانتوفروشان و طلافروشان این راسته و بی‌میلی مشتریان این دو بازار برای خرید از کتابفروشی‌های آن‌ها ابراز نگرانی کردند.

به گزارش خیرگزاری مهر، تعدادی از کتاب‌فروشان خیابان کریمخان زند تهران در کافه کتاب «کتاب-فروشی ویستار» پذیرای شهردار منطقه ۶ تهران و جمعی از مسئولان شهری این منطقه شدند تا مشکلاتشان را با آن‌ها در میان بگذارند. آن‌ها پیشنهادهایی نیز برای بهبود وضعیت فرهنگی کتاب‌فروشی‌های این راسته به مدیریت شهری منطقه ۶ ارائه کردند.

در این نشست که عصر یکشنبه ۴ دی ماه برگزار شد، «حسن کیانیان» مدیر نشر چشمه، «محمدعلی جعفری» مدیر نشر ثالث، «حسن طباطبایی» مدیر نشر آبی، «محمد زارع» مدیر نشر رود، «سعید بختیاری» مدیر نشر گیتاشناسی، «آرش سلطانی» مدیر آموزشگاه ایده، «ژمان سلطانی» مدیر کتاب-فروشی ویستار به طرح مشکلات مربوط به صنف کتاب فروش در راسته کریمخان پرداختند.

«حسن کیانیان»، مدیر نشر چشمه با یادآوری تفاهتم‌های که سال گذشته برای راه‌اندازی یک گذر فرهنگی در این منطقه (با نام اختصاری «گفت») با شهرداری منطقه ۶ تهران و به همت احمد مسجدجامعی رییس کمیسیون فرهنگی شورای شهر تهران به امضا رسیده است، از فخرالدین سلیمانی شهردار این منطقه خواست زمینه اجرای آن را مهیا کند.

وی با اشاره به وضعیت فرهنگی این منطقه از تهران، گفت: حدود ۱۴ کتابفروشی، ۲ واحد موسسه فرهنگی و یک کتابخانه بزرگ در منطقه ۶ تهران فعالیت دارند و فقط کتابفروشی‌های راسته کریمخان نیستند که به این منطقه چهره‌ای فرهنگی داده‌اند؛ وجود خانه هنرمندان ایران و تعداد زیادی کافه که اکثراً پایگاه فرهنگی محسوب می‌شوند، ظرفیتی خوب برای کار فرهنگی در این منطقه است.

کیانیان اضافه کرد: ما (فعالان فرهنگ منطقه ۶ تهران) که مجموعاً شاید بیش از ۵۰۰ سال سابقه فعالیت در این حوزه و کار کتابفروشی را داریم، فکر می‌کنیم که فرهنگ وزن مخصوص و بالایی در کشورمان دارد و توجه دولت به این مقوله، می‌تواند جلوی بسیاری از آسیب‌ها و بزه‌هایی اجتماعی را بگیرد.

مدیر نشر چشمه، با اشاره به اقدامات انجام شده از سوی مسئولان کتاب‌فروشی‌های راسته کریمخان برای برپایی جشنواره «گفت» (گذر فرهنگی تهران) خواستار کمک شهرداری منطقه ۶ برای اطلاع‌رسانی به مردم در این باره و نیز اجرای توافقی سال قبل در این خصوص شد.

وی خطاب به «فخرالدین سلیمانی» شهردار منطقه ۶ تهران گفت: ما چیز عجیب و غریبی از شما نمی‌خواهیم و تنها انتظارمان این است که فضای راسته کریمخان به گونه‌ای تغییر کند که کسی که از اینجا تردد می‌کند، احساس کند از یک گذر فرهنگی عبور می‌کند و فضای متفاوتی را تجربه می‌کند.

کیانیان با اشاره به مشکلات اقتصادی صنف کتاب-فروش گفت: اهالی صنوف دیگر صبح که می‌خواهند کارشان را شروع کنند، برایشان مهم است که بدانند نرخ طلا و ارز نسبت به دیروز چقدر نوسان داشته است ولی کتاب تنها کالایی است که قابلیت تبدیل به تورم را ندارد؛ بدترین کتاب فروش هم اگر قیمت کتابش را تغییر بدهد، چون تورم مسیر خودش را می‌رود، این تغییر قیمت هم سودی به حال او نخواهد داشت.

این کتاب‌فروش با سابقه گفت: ما در خیابان کریمخان از دو طرف یکی از طرف مانتوفروشان و دوم از طرف طلافروشان تحت فشار و در منگنه آن‌ها هستیم... «محمدعلی جعفری» مدیر نشر ثالث هم در این نشست از این که حدود ۱۰۰ کتابفروشی تنها در یک سال گذشته تعطیل شده‌اند، ابراز تاسف کرد.

زنان نویسنده در ادبیات مدرنیستی ایران زهرا عرب‌پور

آشاره- زهرا عرب‌پور در کارنامه نوشتاری‌اش تاکنون سه اثر ادبی و یک تحقیق تاریخی را به چاپ رسانده است:

1) **جایم این‌جا نبود، تهران، انتشارات لیوسا، 1386.** (2) **زنان عصیانگر، تهران، انتشارات درسا، 1386.** (3) **رازهای عاشقانه مشروطیت، تهران، انتشارات شهاب، 1386.** (4) **تحقیق رساله «بستان الحق کتاب مملکت‌داری» شیخ ابراهیم زنجانی، تهران، نشر چشمه، 1389.** **کتاب‌های «آخرین فرصت» (1387)، «سفر در مدار صفر رمان تاریخی» (1387)، «این‌جا زن منم روایتی از زندگی فروغ فرخزاد» (1388) در ادبیات مدرنیستی و کتاب «معایب الرجال و تادیب النسوان» (1387) در تصحیح متون تاریخی، از آثار و تالیفات زهرا عرب‌پور هستند که در توقیف اندیشه و ادبیات اداره کتاب وزارت ارشاد گرفتار شده‌اند. زهرا عرب‌پور که چندی است به واسطه افزایش خفقان و سانسور در مهاجرت نابهنگام به سر می‌برد، در حال نگارش رمان تاریخی در زمینه تحولات سیاسی و تغییرات فرهنگی ایران معاصر است.**

نوشتن از زنان نویسنده ایرانی، اذعان به حضور فرهنگی آنان به مثابه انسان‌های دارای هویت و صاحب حقوق، حاصل برخورد ایران زمین با معیارهای فرهنگی و اخلاقی مدرنیته است. در دوره اولیه این برخورد، به روزگار استقرار مشروطیت، با تأخیری تاریخی زنان ایرانی در محیط‌های آموزشی حضور یافتند. دوره‌ای دیگر زنان در ایران، حقوق سیاسی و اجتماعی را به دست آوردند؛ این دستاوردها با همت زنان نویسنده و فرهیخته در زمینه‌های ادبی، نوشتارهای زنانه و زن نوشت‌های مدرنیستی را پدیدار ساخت. مدرنیسم ادبی زنان ایران واقع‌بینانه و در شناخت ضروریات زندگی نوین با طرح احساسات شخصی و مطالبات جنسیتی توأم بوده است. نوشتن از درونیات زنانه، ادبیات مدرنیستی ایران را در طرح هویت و جایگاه اجتماعی-اخلاقی زنان یاری رساند و مردان رمان‌نویس ایران با طرح و شرح مسائل زنان، توانستند بر غنای و باروری ادبیات ایران زمین بیافزایند.

ادبیات زنورانه و حضور زنان مدرنیسم در ادبیات ایران، چند دهه‌ای به یکی از ارکان فرهنگ و اجتماع ایرانی تبدیل شده است؛ طرفه آن که محوریت پرسمان‌های اخلاقی و اجتماعی در پروژه مدرنیته ایرانیان و بازسازی زمینه‌های فرهنگی و

هنری، هم‌پا و در تعامل خردمندانه و زیبایی‌شناختی فرهنگ و اجتماع، نوشته‌های زنان ادیب ایران زمین را در گفتن واقع‌بینانه‌ای قرار داده است که محور اصلی و بنیان اساسی آن، رهایی زن از تبعیضات جنسیتی، حقوقی و اخلاقی و به چالش کشاندن نرم‌های پیشامدرن و مردسالارانه در فرهنگ و اجتماع سنتی ایران در موضوع اندیشه و نوشتار زنان را در دستور کار خود پدیدار ساخته است. اکنون زنان ایرانی با پشت سر گذاشتن افراط و تفریط دگرذیسی اجتماعی و سیاسی ایران در یک‌صد سال گذشته، جویای حق جنسیتی، طالب حق انتخاب شیوه زندگی و خواستار حق پذیرفته شده انسانی در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی خویش، به نوشتارهای مدرنیستی در ادبیات می‌پردازند و با به کارگیری سبک‌های ادبی و ژانرهای مختلف ادبیات مدرن، در کار آفرینش و پدیداری متن‌های زیبایی‌شناختی در ادبیات معاصر ایران اهتمام دارند.

می‌دانیم نخستین رمان‌های زنانه در دهه چهل با «سووشون» سیمین دانشور و «خواب زمستانی» گلای ترقی در تاریخ مدرنیسم ادبی ایران به ثبت رسیده‌اند؛ به زمانه‌ای که فروغ فرخزاد با دفتر شعرهای «تولد دیگر» و «ایمان بی‌آوریم به آغاز فصل سرد» از پس دفتر «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» ایده‌های زنورانه را در کشاندن جامعه و فرهنگ ایرانی به زمینه‌های انسانی در شنیدن احساسات زنانه و اشعار زیبایی‌شناختی، ارائه می‌داده است. دیگر عرصه‌های هنری و ادبی نیز درصدد بنیان و رشد مدرنیسم بودند، به سالیانی افتخارآمیز و حسرت‌زا در بروز دگرذیسی سیاسی به سال 1357. تاریخ‌نگاران ادبیات مدرنیستی ایران، در چهل سالی که از پدیداری و شکوفایی متن‌های زنورانه در فرهنگ ایرانی می‌گذرد، از رشد کمی و کیفی نوشته‌های زنان و درباره زنان گزارش داده‌اند.

امروزه زنان مدرن اندیش ایرانی، همراه با درخواست مطالبات اجتماعی و اخلاقی، در کار رشد و ارتقای نوشتن از حسابات زنانه و هم‌نوایی با معیارهای انسانی زنان در برابری با مردان، دست در ساختن متن‌های ادبی و هنری، در صف اول احقاق حقوق طبیعی آدمیان، بر روزگار سپری شده تبعیض سنتی بر نیمه پنهان جامعه ایرانی، نهیب‌زده و منش و شخصیت واقعی زن و مسائل درونی و پیرامونی‌شان را در اجتماع به محور نوشتارهای خویش تبدیل کرده‌اند. راهی پر فراز و نشیب پشت سر گذاشته شده و راهی گشوده بر آینده‌ای انسانی و برابر در چشم‌انداز رخ نموده است که بی‌تردید تلاش‌ها و نوشته‌های زنان مدرن ایرانی یکی از پایه‌های اساسی آن را در خود جای داده است.

سال نو میلادی و مردم جهان

اینک طلیعه سال تازه‌ای در افق پیداست که از هر گوشه‌اش ندای حق‌طلبانه مردم جهان در برابر استبداد و جنگ و گرسنگی به گوش می‌رسد و ایستادگی و مبارزه آنان به شکل‌های گوناگون آشکار است. ستم فرادستان حاکم بر کشورهای منطقه آشوب از یک‌سو، و سیاست سودجویانه جهان‌خواران از سوی دیگر، مردم جهان را در فشار گذاشته است تا از میان شیوه‌های پلید سلطه، یکی را تانید کنند.

پیکار مردم اما افق‌های دیگری را نوید می‌دهد. مبارزه با خفقان، ستم و گرسنگی نوید روزگار تازه‌ای است که بر پرچم ایستادگی رغم خورده است. در کنار این فریادها، صدای مردم محروم و ستم‌دیده ایران نیز در اعتراض به یک ستم مداوم و دراز مدت شنیده می‌شود و اراده آنان برای دیگرگون کردن این دور تباهی، همسان و از دست همین مبارزه و ایستادگی است.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) هم راستا با ایستادگی مردم جهان و در دفاع از آزادی اندیشه و بیان، فرارسیدن سالی آزاد و فارغ از هرگونه ستم و جنگ و گرسنگی را برای مردم جهان آرزو می‌کند.

کانون نویسندگان ایران در تبعید
31 دسامبر 2011



سرانه مطالعه در سال: اعراب شش دقیقه، ایران شش دقیقه، اروپاییان ۲۰۰ ساعت

به گزارش پایگاه خبری «عرب ۴۸»، در حالی که هر فرد اروپایی به طور متوسط در حدود ۲۰۰ ساعت در سال مطالعه می‌کند، این میانگین برای یک فرد عرب «۶ دقیقه در سال» عنوان شده است.

این مطلب، برآیند گزارش مطرح شده در دهمین دوره سمینار «اندیشه» است که چندی پیش در شهر دبئی در امارات متحده عربی برگزار شد و با تعبیر «هولناک» از آن یاد کردند.

آمارهای یونسکو می‌گوید که میانگین میزان مطالعه یک آمریکایی 11 کتاب و یک انگلیسی 7 کتاب در سال و میانگین مطالعه فرد عرب در طول سال یک چهارم صفحه است. همین آمار حاکی است متوسط زمان مطالعه یک فرد عرب در طول سال شش دقیقه است، در حالی که یک فرد غربی در سال 12 هزار دقیقه مطالعه می‌کند. ارزیابی یونسکو این است که اگر فرد در طول سال دست‌کم 22 کتاب بخواند، می‌توان او را به جهان امروزی وابسته دانست. به عبارت دیگر هر فرد باید هر 15 روز یک کتاب بخواند.

6 اردیبهشت 87 بنا به گزارش خبرگزاری دولتی ایرنا، علی‌اکبر اشعری رییس سازمان کتابخانه ملی ایران، در حاشیه همایش سراسری مسئولان شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی گفته است: «در صورتی که مطالعه کتاب‌های درسی را هم در نظر بگیریم، سرانه مطالعه در ایران به حدود شش دقیقه در شبانه روز می‌رسد. اشعری، یک ماه پیش از آن سرانه مطالعه را دو دقیقه اعلام کرده بود.



محمدباقر قالیباف، نظر اشعری را تأیید کرده و گفته بود: متأسفانه سرانه مطالعه چیزی حدود دو دقیقه و حتی کمتر از دو دقیقه برای هر فرد است.»



سکوت هرگز! بیانیه کانون نویسندگان ایران در سیزدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و جعفر پوینده

حادثه طناب دار و آزادی از هر زبان و هر اندازه گفته شود نامکرر است. نیاز انسان است که آزادی خواهی چندان گسترش یابد و مخالفت با آزادی سنجی به فرهنگی چنان ریشمار بدل شود که هیچ نهاد و هیچ احدی به خود اجازه ندهد برای مخالف خویش کمترین محدودیتی ایجاد کند، چه رسد به آنکه طناب به گردنش اندازد و صدایش را در گلو خفه سازد. یکی از هدف های مهم و اساسی کانون نویسندگان ایران از گرامی-داشت هرساله یاد و نام جانباختگان راه آزادی، محمد مختاری و جعفر پوینده، همین گسترش و تعمیق فرهنگ آزادی خواهی در جامعه استبدادزده ایران است.

سکوت در مورد فاجعه پلشت و شیعی چون قتل های سیاسی-عقیدتی پاییز 1377 و پیش از آن، دور از شان آزادی خواهانه انسان است و مباد که چنین کنیم، حتی اگر، اعتراض به آزادی گشی برای ما بهایی گزاف داشته باشد، که تاکنون داشته است. منظور البته نه جنجال و هیاهو بلکه بیان حقیقت است، درست همان گونه که روی داده است.

در این نکته هیچ تردیدی نیست که جعفر پوینده و محمد مختاری -اعضای فعال و خستگی ناپذیر کانون نویسندگان ایران- در راه مبارزه برای آزادی بیان کشته شدند. اما همین حقیقت ساده و روشن برای آن که به زبان در نیاید دستخوش چه تحریف ها و پردپوشی ها که نشد! نخست گفتند که اینان قربانی اختلافات داخلی خودشان شده اند. سپس گفته شد کار صهیونیست ها بوده و عده ای از خارج کشور آمده و آن ها را کشته اند. بعد اعلام کردند که عده ای مامور «خودسر» و «مسئولیت ناشناس» و «کج اندیش» به گردن مختاری و پوینده طناب انداخته و پروانه اسکندری و داریوش فروهر را کارداجین کرده اند. اما نگفتند چرا؟ قاتلانی که «خودسر» نامیده شده بودند در بازجویی ها مدعی شدند که دستور را اجرا کرده اند. از این مهمتر، رییس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح -که رسیدگی به پرونده قتل ها به او سپرده شده بود- در یکی از مصاحبه های تلویزیونی خود اعلام کرد که قاتلان در مورد مقتولان ادعاهایی دارند که آن ها را باید بر اساس ماده 226 قانون مجازات اسلامی اثبات کنند؛ سخنی دال بر این معنای آشکار که قاتلان ادعا کرده اند جانباختگان آذرماه 1377 شرعاً مستحق قتل بوده اند.

بهرغم کوشش برای پردپوشی و وارونه نامی قتل های پاییز 1377 و با بر ملا شدن ده ها قتل سیاسی مشابه دیگر که پیش از آن تاریخ روی داده بود، سرانجام این واقعیت از پرده برون افتاد که حذف آزادی خواهان و مخالفان، بدون دادرسی و دادگاه، سیاستی کلان بوده که سال ها اجرا می شده است. در چنین شرایطی، نهادهای مسئول حکومت یا میبایست به صراحت از قاتلان دفاع می کردند، اقدام آنان را قانونی و شرعی اعلام می نمودند و حتی مورد تشویق قرار می دادند یا، علاوه بر

محکومیت این اقدام به عنوان عملی آزادی سنجانه و نه اقدامی که به نظام ضربه زده است، آن را ریشه یابی می کردند، مبانی اش را به نقد می کشیدند و تا حد به قول خودشان «جراحی این غده سرطانی» و دست کم الغای موادی قانونی چون ماده نامبرده و نظایر آن -بر اساس مغایرت آشکارشان حتی با قانون اساسی خود جمهوری اسلامی- پیش می رفتند. این نهادها به هیچیک از این دو کار دست نزنند و، به جای آن، به اعلام «خودسر» ی و «مسئولیت ناشناس» و «کج اندیش» عواملی صرفاً اجرایی و سپس محاکمه اینان در پشت درهای بسته به اتهام فقط چهار قتل آذر 1377 و در نهایت صدور چند حکم قصاص -که از پیش معلوم بود خانواده های جانباختگان از خواست اجرای آن ها سر باز خواهند زد- و چندین حکم زندان برای عوامل دستچندم قتل ها بسنده کردند. این برخورد هیچ معنایی نداشت مگر پرهیز از رویارویی با واقعیت و در واقع پاک کردن صورت مسئله با هدف سرپوش گذاشتن بر محدودیت هرچه بیشتر آزادی از طریق کشتار آزاداندیشان و آزادی خواهان. واقعیت آن بود که طنابی که به گردن پوینده و مختاری انداخته شد برای خفه کردن صدای آزادی خواهانه آنان بود و، از همین رو، قاتلان شان باید به اتهام سرکوب آزادی محاکمه می شدند و نه صرفاً به سبب ارتکاب قتل، آن هم فقط چهار قتل پاییز 1377 از میان سلسله قتل های سیاسی مشابه. اگر این گونه افراد به اتهام سرکوب آزادی محاکمه می شدند و نهادهای متبوع آنان نیز خود را در برابر تمامی قتل های سیاسی-عقیدتی پاسخگو و مسئول می دانستند، بی گمان جامعه اکنون شاهد تشدید سرکوب آزادی خواهان و حضور این همه فعال فرهنگی و اجتماعی و کارگری و سیاسی در زندان ها نبود.

کانون نویسندگان ایران در سیزدهمین سالگرد قتل تبهکارانه محمد مختاری و جعفر پوینده ضمن گرامی داشت یاد عزیز این جانباختگان راه آزادی، بار دیگر بر خواست خود مبنی بر ریشه یابی قتل آنان با هدف بیان بی کم و کاست حقیقت پای می فشارد و شناسایی و محاکمه مسببان تمامی قتل های سیاسی-عقیدتی را خواستار است. تا زمانی که همه آمران و عاملان این قتل ها به اتهام آزادی گشی و با چشم انداز پایان دادن به هرگونه قتل سیاسی-عقیدتی محاکمه و مجازات نشوند، این پرونده همچنان مفتوح است.

روز جمعه 18 آذر 1390 ساعت 2 بعد از ظهر در گورستان امامزاده طاهر کرج همراه با خانواده های محمد مختاری و جعفر پوینده مزار این عزیزان از دست رفته را گلباران می کنیم.

کانون نویسندگان ایران

16 آذر 1390



در گرامی داشت سیزدهم آذر
روز مبارزه با سانسور

بار دیگر سیزدهم آذر، روز مبارزه با سانسور فرا رسید. در این جا قصد نداریم به توصیف مکرر

فشارهایی بپردازیم که بر ادبیات و هنر غیردولتی وارد می شود. این که حاکمیت همچنان رویای سلطه کامل بر هنر و ادبیات را در سر می پروراند و برای رسیدن به آن از هیچ سازوکاری دریغ نمی کند، درست است. این که وزارت ارشاد بیش از گذشته آثار هنری و ادبی را سانسور می کند و موجب بی اعتباری بیشتر کتاب و کتابخوانی و آثار هنری شده است نیز حقیقت دارد. و این که سانسور در سالی که گذشت چندان گسترده تر و شدیدتر شده که دامن بعضی «خودی ها» را نیز گرفته است، جای انکار ندارد.

اما این يك روی سکه است. روی دیگر نقشی یکسره متفاوت دارد. خواست میرم مردم، به ویژه نسل جوان برای بیان آزاد خود، سبب شده است که رشد فنآوری و ایجاد راه های ارتباطی تازه مانند اینترنت و ماهواره و موبایل، و شکل گیری شبکه های اجتماعی مجازی، سانسور را به چالشی جدی بکشاند. وجود میلیون ها کاربر اینترنت و عضویت میلیونی در شبکه های اجتماعی مجازی در ایران و استقبال روزافزون مردم از ماهواره که حتی با آمار مسئولان دولتی به پنجاه درصد می رسد، این همه به رغم تمامی تهدیدها و هجوم ها، نشان می دهد که تمایل به ابراز وجود آزادانه چه فرانی دارد. دیگر همه راه ها به رم ختم نمی شود! دیگر تنها راه ممکن برای ارائه هنر و اندیشه کسب اجازه از دم و دستگاهی خاص نیست.

بازتاب این چالش را به راحتی می توان در تصمیم های دوره ای و عجیب و غریب متولیان دستگاه سانسور مشاهده کرد. مثلاً در مورد کتاب، گاه از ثبت نمره منفی در کارنامه ناشران سود می جویند، و گاه با طرح گرفتن تعهد از ناشران می گویند آن ها را مسئول پیام های چاپ کتاب کنند. به این طریق می خواهند اداره سانسور را از وزارتخانه ارشاد به دفتر ناشران منتقل سازند تا به قول خودشان چهل درصد از حجم کارشان کاسته شود! اما همه این ترفندها در مقابل موج اوج گیرنده خواست آزادی بیان بر بستر رشد فناوری هر روز ناکارآمدتر می شود. حالا نه عصر ناصری است با اعتمادالسلطنه اش و نه دوره پهلوی با محرمانه خان هایش. زمانه دیگری است که در آن شیوه های کهنه بازداری اندیشه و بیان کار چندانی از پیش نمی برند. گرچه باید اذعان کرد که تمایل و نیاز شدید حاکمیت به سانسور و تصویب و اجرای قوانین و مقررات گوناگون و استفاده از فناوری های جدید برای اجرا و اعمال آن هنوز سدی جدی بر سر راه آزادی بیان است. هنوز بر گذرگاه رسمی انتشار و توزیع کتاب و مطبوعات و آثار هنری و دیگر شیوه های بیان، سانسورچیان با تیغ های آخته ایستاده اند. اما این وضع چندان دوام نخواهد یافت، زیرا چالش موجود هر دم زمین زیر پای شان را سست تر می کند. و این برای همه کسانی که می خواهند ازادانه بیاندیشند و ازادانه بیان کنند، مایه خشنودی است.

با این همه، تا آزادی اندیشه و بیان بی هیچ حصر و استثنا برای همگان به صورت قانون جاری جامعه در نیامده و دولت ها موظف به اجرای آن نشده اند، راه باقی است، همچنان باید رفت. گرامی باد سیزدهم آذر! روز مبارزه با سانسور، روز سانسورسنجی!

کانون نویسندگان ایران

11 آذر 1390

کشتار نویسندگان در حکومت اسلامی سخنرانی بهرام رحمانی

سخنرانی بهرام رحمانی در شب سخن و شعر کانون نویسندگان ایران در تبعید در بزرگداشت خاطره جانباخته گان اهل قلم و آزادی



حکومت اسلامی ایران، یکی از جانی-ترین حکومت‌های تاریخ معاصر است. این حکومت، اکثریت مردم جامعه ایران را حتی از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی محروم کرده است.

حکومت‌هایی که آثار نویسندگان و هنرمندان را در گسترده‌ترین سطح سانسور می‌کنند و دست به تهدید، تعقیب، دستگیری، شکنجه و ترور و اعدام آن‌ها می‌زنند، جنایت کارترین و مستبدترین حکومت‌ها هستند. در چنین حاکمیت‌هایی هیچ شهروندی امنیت ندارد. از این رو، بی‌جهت نیست که نهادهای بین‌المللی مدافع آزادی بیان، هم زبان با مردم ایران، علی‌خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی را دشمن درجه یک آزادی بیان و ایران را بزرگترین زندان روزنامه-نگاران در جهان می‌دانند.

کمیته جهانی «حمایت از روزنامه-نگاران» در تازترین آمار خود از وضعیت مطبوعات و روزنامه‌نگاران، ایران را هم‌چنان بزرگترین زندان دنیا برای روزنامه‌نگاران دانسته و تاکید کرده است که از ۱۷۹ زندانی مطبوعاتی در سال ۲۰۱۱، در دنیا، «۴۲ تن» در ایران زندانی هستند. از همین رو، امسال مقام اول این فهرست جهانی، به ایران تعلق دارد.

خیمینی، پس از آن که پایه‌های حکومت اسلامی خود را با سرکوب و اعدام و جنگ و غارت اموال عمومی تحکیم بخشید، تروریسم دولتی را نیز با صدور قتل سلمان رشدی، نویسنده انگلیسی، به خاطر نوشتن رمان «آیه‌های شیطانی»، رسماً بنیاد گذاشت. این ترور، در کنار اعدام آشکار فعالین سیاسی مخالف، به صورتی پنهانی شامل حال بسیاری از فعالین فرهنگی شد.

در تابستان سال 1372، زمانی که

«هاشمی رفسنجانی»، برای دومین بار به ریاست جمهوری رسید، هنگام معرفی کابینه دوم خود به پارلمان در دفاع از «علی فلاحیان» وزیر اطلاعات که در کابینه قبلی هم عهده‌دار همین سمت بود تنها به یک جمله اکتفا کرد: «آقای فلاحیان هم که کسی جرات ندارد به ایشان رای اعتماد ندهد!»

فلاحیان پیش از آن، رسماً اعلام کرده بود که ما مخالفین خود را حتی در خارج کشور هم تعقیب می‌کنیم و ضربه لازم را به آن‌ها می‌زنیم.

کانون نویسندگان ایران «در تبعید» برگزار می‌کند

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
The Writers' Network Association (in Exile)

شب شعر و سخن
در سنتی‌ش آزادی اندیشه و بیان
و فاطمه جان بافته گان اهل قلم
به یار مامور مقتاری و مامور پیغمبر پوینده

با: بهرام رحمانی (دبیر کانون نویسندگان)

همراه:

زیبا گریبانی (شاعر)
مرویه هوله (شاعر)

باور استوار (شاعر و طبل‌بزن)
شهریار دافور (شاعر)
اکبر ذوالقرنین (شاعر و نوازنده ساز)
عباس سماکار (نویسنده)
هومن عزیزی (شاعر)

موسیقی:
زویا (نوازنده تانبا)
ارژن (بیلبالست)

زمان: جمعه ۹ دسامبر، ساعت 18 تا 21:30
مکان: Sveavägen 41 / ABF (Markazi)
Katasalen / Väning 1
برود برای سفارشات: روزنامه 30 کرون

در واقع، جنایات حکومت اسلامی علیه نویسندگان، با اعدام سعید سلطانپور در سال 60 آغاز شد و در آذر ماه سال 77 به اوج خود رسید.

اکنون از آن پاییز هولناک سیزده سال گذشته است. پاییزی که هیچ فعال فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در آن احساس امنیت نمی‌کرد. سیزده سال پیش، چندین نویسنده از منزل خود خارج شدند و هرگز باز نگشتند.

کارنامه حکومت اسلامی تا آذر 77، به قدری خونین شده بود که در پی هر ترور، مردم بی‌درنگ انگشت اتهام را به سوی سران و مقامات حکومت اسلامی نشانه می‌گرفتند.

دو روز پیش از آن که مجید شریف نویسنده و مترجم برای ورزش از خانه خود خارج شود و دیگر برنگشت و جسدش شش روز پس از آن در چهارم آذر 77 در پزشکی قانونی شناسایی شود، مامورین وزارت اطلاعات، پروانه اسکندری و همسرش داریوش فروهر را با ده‌ها ضربه کارد کشتند و جسد آن‌ها را در خانه‌شان رها کردند.

بعد از ظهر دوازدهم آذر ماه، محمد مختاری عضو هیئت مشورتی کانون نویسندگان از منزل خارج شد و دیگر برنگشت. فردای آن روز جنازه این شاعر و نویسنده حوالی کارخانه سیمان شهر ری پیدا شد.

مامورین وزارت اطلاعات مختاری را به یکی از گورستان‌های جنوب تهران منتقل و در آنجا، او را به وسیله طناب خفه کرده بودند. سه روز پس از پیدا شدن جنازه

مختاری، جنازه محمد جعفر پوینده، نویسنده و مترجم نیز در کنار یکی از جاده‌های اطراف تهران پیدا شد.

انتشار خبر این قتل‌ها در جامعه، موجی از نگرانی و ترس را پدید آورد و بسیاری بیمناک آینده خود شدند. و به دنبال اعتراض و خشم عمومی از این جنایت‌ها، در دی ماه سال 77 وزارت اطلاعات با انتشار بیانیه‌ای «معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر» این وزارتخانه را عامل این جنایت‌ها معرفی کرد. این بیانیه تاکید داشت که این افراد «بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایت‌کارانه زده‌اند.»

اما هیچ‌کس این بیانیه را نپذیرفت و همچنان انگشت اتهام به سوی کلیت حکومت اسلامی به عنوان عاملان و آمران این قتل‌ها همچون قتل‌های قبل از آن گرفته شد. به خصوص وقایع بعدی از جمله و اجبی خور شدن سعید امامی، یکی از طراحان این قتل‌ها در زندان، نشان داد که رژیم، این اطلاعیه را با هدف ساکت کردن افکار عمومی منتشر کرده تا این جنایات را به اقدام چند مامور «خودسر» تقلیل دهد. در حالی که، سعید امامی، هفت سال معاون امنیتی وزیر اطلاعات بود.

خامنه‌ای، رهبر حکومت جنایت و ترور اسلامی نیز کوشید تا با نسبت دادن این تبه کاری‌ها به نیروهای خارجی بار سنگین اتهامات را از دوش خود بردارد. او در خطبه‌ای از نماز جمعه اش ادعا کرد: «من نمی‌توانم باور و قبول کنم که قتل‌هایی که اتفاق افتاده، بدون یک سناریوی خارجی باشد؛ چنین چیزی ممکن نیست.»

سرانجام در کنار بازداشت ناصر زرافشان، وکیل خانواده جانباختگان قتل‌های زنجیره-ای، یک دادگاه نمایشی نیز برگزار شد و و با تیرئه سه نفر از اعضای بازداشتی وزارت اطلاعات، دیگر متهمان را که به غیر از خسرو براتی، همگی همکار غیررسمی وزارت اطلاعات بودند به حبس-های 2 تا 10 سال محکوم کرد.

«خسرو براتی»، که نقش «راندنده تاکسی» را در طرح ربودن محمد مختاری بر عهده داشت. همان کسی بود که دو سال پس از آن نیز، طرح «اتوبوس مرگ» را در سفر نویسندگان به ارمنستان اجرا کرد که نقش او با موفقیت همراه نشد.

مصطفی کاظمی، یکی دیگر از کسانی که نام او در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای آمد نیز، همان زمان و در ماجرای اتوبوس ارمنستان به یکی از نویسندگان با لحن تهدیدآمیزی گفته بود: «در ماجرای سعیدی سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم اما شما نشنیدید.»

و به این ترتیب، آمران اصلی این پرونده در پرده ماندند، ولی در عوض ناصر زرافشان وکیل خانواده مقتولین به اتهام افشای «اسرار» به پنج سال زندان محکوم شد.

اما بر منظر غریب آتش و دود و خون و هیاهو
ناگهان
چشم‌هایت در بُهت غریبی فرو می‌رود
و من فکر می‌کنم
باید کسی این پرده را پس بزند
و بگوید
انبوه این نگاه‌های بهت زده آشنا
در این جسدهای به خون خفته کابوس‌های
من
از آن کیست

شکنجه و زندان و باختن جان، تنها سهم تاریک و تلخ مردم ایران نیست و در میان مردم و هنرمندان و نویسندگان جهان هم با نمونه‌های بسیاری از این گونه جانبازی بر سر آرمان‌های انسانی روبرو هستیم و نشانی از آن‌ها را در چهره کساتی، چون کاسیلورکا شاعر انقلابی اسپانیا که فقط به خاطر سرودن اشعارش توسط حکومت کودتاگر فرانکو اعدام شد می‌بینیم. سربازانی که لورکا را تیرباران می‌کردند بدون اون که آگاه باشند، شعرهای لورکا را که نفوذ بسیار در میان مردم اسپانیا داشت از بر می‌خواندند. همچنین از ویکتورخارا شاعر و نوازنده انقلابی شیلیایی یاد می‌کنیم که فقط به خاطر اشعار و ترانه‌های مردمی‌اش در زمان کودتای ژنرال پینوشه اعدام شد.



جایزه ادبی نوبل

نوبل ادبی ۲۰۱۱، به توماس ترانسترومر، شاعر پرآوازه سوئدی تعلق گرفت. اشعار او تاکنون به زبان‌های مختلف از جمله فارسی، ترجمه شده‌اند.



صد و هشتمین جایزه ادبی نوبل، ۸۰ ساله است. در ارزیابی هیات داوران آمده است: «ترانسترومر در آثارش راه‌های نوینی برای دستیابی به واقعیت به خواننده می‌نماید.»

هومن عزیزی و شهریار داور ادامه پیدا کرد و پس از آن نوبت به موسیقی محمد خالدین رسید که با عود قطعات زیبایی را نواخت. عباس سماکار نیز، به تناسب بین برنامه‌ها شعرها و متن‌هایی را برای فضا سازی و معرفی هنرمندان و نویسندگان می‌خواند: فرازهایی از سخنان و اشعار عباس سماکار در این برنامه چنین بود: خاتمه آقایان، دوستان گرامی درود به شما

سیاسگزارم که در شب شعر و سخن کاتون نویسندگان ایران در تبعید، در بزرگداشت خاطره جانباختگان اهل قلم و آزادی حضور پیدا کرده‌اید. در تیره‌ترین روزگار زیر سلطه ما، در خفقان یک رژیم پلید و تبه کار، جان های آزاد بی-شماری تپاه شدند.

جان‌هایی که، این جهان را زیبا می‌خواستند و به خاک افتادند تا

نهال آزادی را در جامعه‌ای آبیاری کنند که سال‌های درازیست زیر یک سرکوب بی‌رحمانه و خشن مقاومت می‌کند و از پا نمی‌افتد. بزرگداشت هر یاد و خاطره از این گرامی جانان، پیمانیست که ما با خود می‌بندیم تا به دنیایی فارغ از هرگونه ستم برسیم. به دنیایی که آدمی برای سیر کردن شکمش ناچار نباشد زجر و خاری بکشد و به خاطر سخن گفتن زبانش بریده شود.

آشنا

نه شکی ندارم که برق نگاهت آشنا ست و باید جانی دیده باشم‌ات ولی چرا هرچه گوش می‌دهم صدایت را نمی‌شنوم نشانه‌های بده حداقل بگذار حافظه‌ام از پس این سال‌های دور یاری‌ام کند

گزارش

مراسم سراسری کاتون نویسندگان ایران (در تبعید) در بزرگداشت خاطره جانباختگان اهل قلم و آزادی

کاتون نویسندگان ایران (در تبعید) در ابتدای ماه دسامبر ۲۰۱۱، مراسمی را در بزرگداشت خاطره جانباختگان اهل قلم و آزادی در کشورهای آلمان (فرانکفورت و هامبورگ و سوند) برگزار کرد.

در این برنامه‌ها هنرمندان و نویسندگانی بسیاری حضور داشتند و به اجرای سخ-نرانی، شعر و ترانه‌خوانی و موسیقی پرداختند.

تا آخرین لحظات انتشار نشریه، هنوز گزارش مراسم‌های آلمان، ترسیده بود. از این‌رو، در این شماره نشریه، گزارش مراسم استکهلم را می-خوانید.

استکهلم- سوند:

در این نشست، در ابتدا عباس سماکار به عنوان مجری سخن گفت و سپس فیلمی از مراسم به خاکسپاری زنده یاد محمد مختاری به نمایش در آمد. پس از آن نوبت به شعرخوانی ارسالی زیبا کریاسی رسید که نتوانسته بود در مراسم حضور پیدا

کند ولی متن شعرخوانی خود را فرستاده بود که برای شرکت کنندگان پخش شد. بهرام رحمانی دومین سخن‌ران بود که درباره انگیزه و سیاست‌های جمهوری اسلامی در ارتکاب به این قتل‌ها سخن گفت. شعر خوانی اکبر ذوالقرنین با موسیقی آرش و شعرخوانی مریم هوله از دیگر قسمت‌های این برنامه بودند.

بخش اول مراسم با ترانه‌خوانی رویا و موسیقی آرش به پایان رسید. بخش دوم برنامه، با یک موسیقی آغاز شد که در آن دو تن از نوازندگان چیره دست؛ جمال محمدی و امین میرشاهی به اجرای قطعاتی با کمانچه و دف پرداختند. پیام مسئول کمیته نویسندگان در بند از انجمن قلم سوند (آثر محلوچیان) نیز در این بخش خوانده شد و سپس برنامه با شعرخوانی